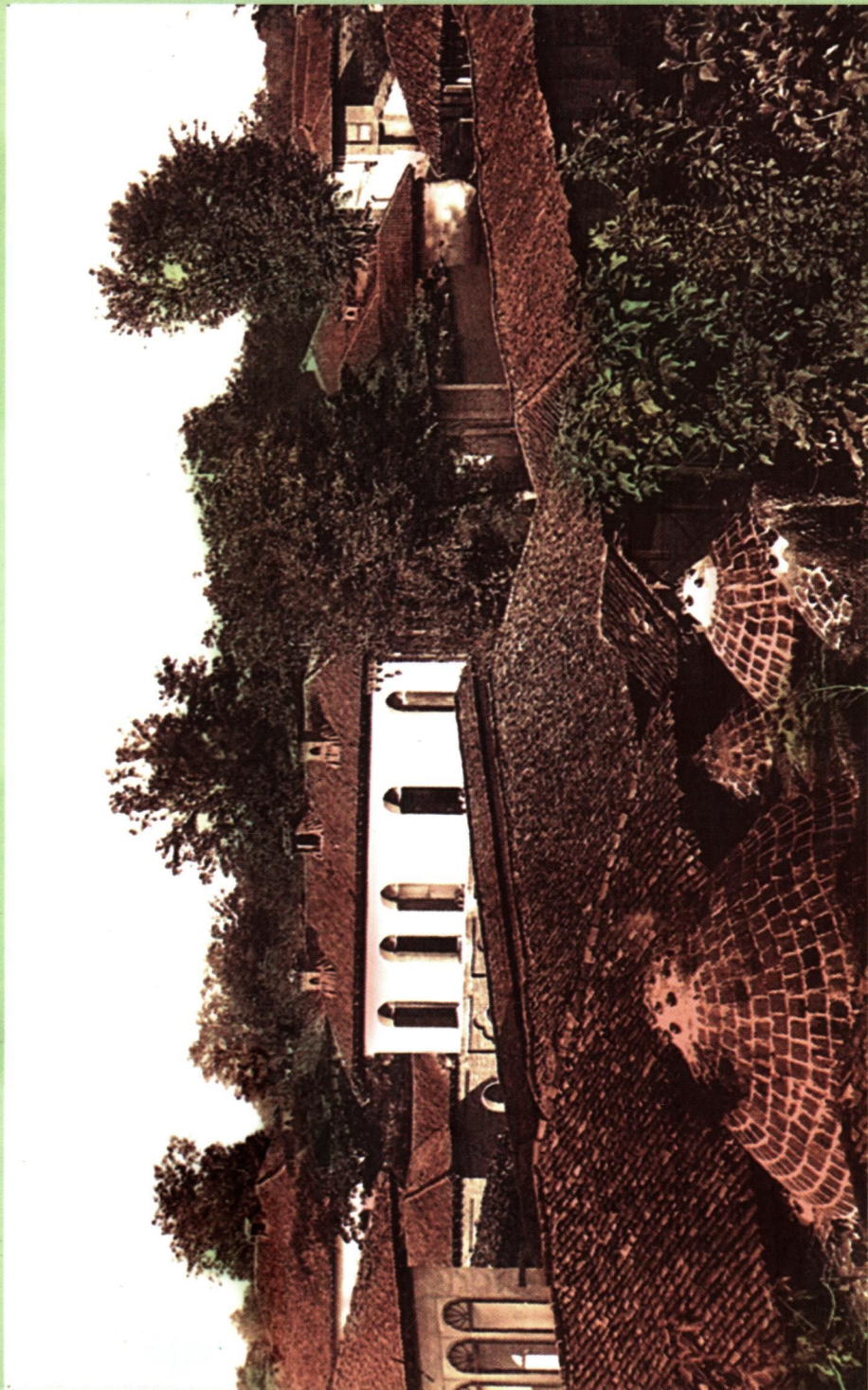
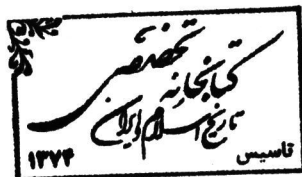


”خان اکبر“ و فتح تهران

احمد علی دوست







خان اکبر

و

فتح تهران

احمد علی دوست

تیرماه ۱۳۹۰



♦ خان اکبر و فتح تهران

شرح زندگی میرزا کریم خان رشتی

♦ احمد علی دوست

♦ رشت، تیرماه ۱۳۹۰

♦ با همکاری نشر گیلکان

به نام خدا، آفریدگار قلم، عشق و زیبایی

زندگینامه پرماجرای میرزا کریم خان رشتی نام آوری از گیلان را پنج سال پیش از این با استفاده از اقوال و روایت‌های نوشتاری نویسندگان هم عصر او نوشتم که تحت عنوان «خان اکبر» در جلد ششم مجموعه «گیلان نامه» به کوشش مشکور پوراحمد جکتاجی چاپ شد.

از میان خوانندگان، چند تن از دوستان هم‌اندیش بارها به تأکید اشاره کردند، بهتر می‌بود اگر مقاله مزبور به صورت جزوه‌ای جداگانه چاپ و نشر می‌شد تا بر نقش گیلان در کارنامه تاریخی پیشتازان جنبش مشروطیت و زنده یاد مردان پرآوازه دیروزش در نهضت آزادی اثری بیفزاید.

تیرماه هر سال یادآور قیام ملی پر دامنه‌ای است علیه خودکامگی‌های محمدعلی شاه قاجار و ستمگری‌های وی در دوره اختناق و استبداد صغیر. قیام جانانهای که با انقلاب آذربایجان به منظور اعاده مشروطیت و تأمین و بسط آزادی آغاز شد و با

خیزش قهرآمیز مجاهدین گیلان و بختیاری و مستیز و آویزشان با قوای دولتی در بیست و پنجم تیرماه ۱۲۸۸ شمسی به فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت انجامید.

اینک به مناسبت تقارن این ایام با زمان وقوع آن و نقش حساس و تعیین کننده‌ای که میرزا کریم خان در مبارزات حق طلبانه آن سال‌ها داشت، گوشزد مشفقانه عزیزان به کارآمد و با نگاهی گذرا به تاریخ و افزودن مقدمه‌ای کوتاه درباره علل بروز آن وقایع به انتشار مجلد این وجیزه مبادرت گردید. تا چه قبول افتد.

نگاهی گذرا به سرانجام سلسله قاجاریه

آقا محمدخان قاجار مؤسس و سرسلسله قاجاریه پایه‌های سلطنت خود را بر روی ویرانه‌های خاندان زند بنا نهاد. او سرداری لایق و حاکمی خشن بود، در دوران فرمانروایی ستم بسیار کرد و در راه کسب قدرت از هیچ جنایتی پروا نداشت. رفتار بیرحمانه‌اش با لطفعلی خان زند و کله منارهایی که در کرمان برپا ساخت و چشמהایی که به کین تیزی کند نشانه حدت قساوت و بیرحمی اوست.

سرانجام به دست چند تن از ملازمان خود که به سبب اندک تقصیری حکم به قتل شان داده بود کشته شد. (ذی حجه ۱۲۱۱ ه. ق) چون فرزند نداشت بعد از او سلطنت به برادرزاده‌اش باباخان ملقب به فتحعلی شاه رسید.

فتحعلی شاه و دولتش با انقلاب کبیر فرانسه و پی آمدهای آن روبرو شد و شاهد روزگاری پر آشوب بود. جنگهای ایران و روس و شکست عباس میرزا ولیعهد، عهدنامه‌های گلستان (۱۲۸۸ ه. ق) و ترکمان‌چای (۱۲۴۳)، قتل گریبایدوف سفیر

روس در تهران و ارتباط نویدکننده با ناپلئون امپراتور فرانسه علیه روسیه از جمله حوادث بزرگی بود که در دوران ۳۸ ساله سلطنتش رخ داد. او مردی زنباره و خوشگذران بود، تعداد زنان او را بالغ بر هزار تن گفته‌اند و به قول مؤلف (منتظم ناصری) ۲۶۰ فرزند داشت. پس از وفات وی فرزند و لیهش عباس میرزا با نام محمدشاه به پادشاهی رسید.

محمدشاه قاجار در آغاز سلطنت با استفاده از تدبیر و سیاست وزیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام به دفع غائله غوغاگران و مدعیان سلطنت پرداخت. اما چندی بعد قائم مقام را معزول و مقتول کرد و صدرات را به میرزا عباس ایروانی معروف به میرزا آقاسی داد. وی در قصر محمدیه از بیماری نقرس جان سپرد و در قم به خاک رفت. دربار فتحعلی شاه و فرزند زاده‌اش محمدشاه عرصه اختلافات و رقابت بین روس و انگلیس بود و جنگهای ایران و روس و هرات از اتفاقاتی است که حاصلی جز تحلیل قوای ایران و ایجاد ضعف مادی و معنوی برای مملکت نداشت.

ناصرالدین شاه اگر چه سلطنت طولانی با فتنه سالار، واقعه باب و جنگ‌های خوارزم و مرو و هرات توأم بود اما با ظهور مردی به نام امیرکبیر، تأسیس دارالفنون و ایجاد قشون منظم، انتشار روزنامه، برقراری تلگراف و بالاخره سفرهای تماشایی‌اش به اروپا، سرانجام با همه کج‌تابی‌ها زمینه‌ی پیدایش افکار تجدّدطلبی و ترقیخواهی فراهم آمد که خود شاه قربانی آن شد و در (۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ هـ. ق) به دست میرزا رضا کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رسید.

مظفرالدین شاه در سن ۴۴ سالگی به سلطنت رسید. در حالی که ۳۶ سال از

عمرش در مقام ولیعهدی و در انتظار سلطنت در تبریز گذشته بود. او به سبب بیماری و ضعف مزاج اراده توانمندی برای اداره کشور نداشت و بنا به نوشته ادوارد براون «مردی ساده دل، خوش باور، بی اراده و تغییرپذیر و دستخوش درباریان فاسد بود» سه سفر به اروپا کرد. در این سفرها که عنوان معالجه، سیاحت و تماشای نمایشگاه بین‌المللی پاریس را داشت عده‌ای از رجال و وزرا در رکاب وی بودند.

در آخرین روزهای عمر خود (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری) فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی را صادر و امضا کرد و بدین ترتیب قیام مه‌ورانه مردم ایران که با دادن قربانی بسیار منجر به انقلاب مشروطیت شده بود تا حدی به ثمر رسید.

اما جانشین او محمدعلی شاه ششمین پادشاه سلسله قاجاریه با خوی بد و تیت پلیدی که نسبت به مشروطیت و فرمان پدرش داشت به بهانه سوء قصدی که به جانش شده بود سرسختانه تصمیم به قلع و قمع مشروطیت و آزادی گرفت. با به توپ بستن مجلس و کشتن جمعی از آزادی خواهان دوره ی سیاه و سرکوبگرانه استبداد صغیر را به وجود آورد. به باغشاه رفت و با کشتار بیرحمانه چند تن از آزادمردان بنام به دست لیاخف انگیزه بروز حوادثی شد که انقلاب آذربایجان و حرکت مجاهدین بختیاری و سپهدار تنکابنی به سوی پایتخت پی آمد آن بود.

محمدعلی شاه پس از فتح تهران و اعاده مشروطیت به جای آنکه از عناد و لجاج عنان بگرداند و به حاکمیت ملی و آزادی اندیشه و قلم و گفتار گردن بگذارد به سفارت روس پناه برد و در خانه بیگانه تحصن جست. چندی بعد به روسیه رفت و پس از

شکست خفت بار در تکاپوی بدفرجام بازگشت به قدرت، باقی عمر را با حسرت آبروی بریادرفته و غرور درهم شکسته در اروپا بسر برد و سرانجام در بندر ساوونای ایتالیا درگذشت.

و این سرنوشت همه پیدادگرانی است که از واقعات عبرت آموز تاریخ درس نمی گیرند، با سوء تدبیر و انحصارطلبی به آزار مردم می پردازند و اسباب سقوط و سرنگونی خود و خواری جامعه و کشوری را فراهم می آورند.

سلسله قاجاریه با تاجگذاری آقامحمدخان در سال ۱۲۱۰ هجری قمری آغاز شد و تا سال ۱۳۴۶ مقارن با نهم آبان ۱۳۰۴ شمسی که تاریخ خلع احمدشاه هفتمین پادشاه این سلسله از سلطنت است به مدت ۱۳۴ سال قمری ادامه یافت.

درباره انقلاب مشروطیت ایران کتاب های زیادی توسط نویسندگانی بنام نوشته شده است که بعضاً آگاهانه و با جامعیت به چگونگی پیدایی این حادثه مهم تاریخی پرداخته اند. مانند تاریخ بیداری ناظم الاسلام - تاریخ مشروطه کسروی - تاریخ انقلاب ایران اثر ادوارد براون - تاریخ مشروطه ملک زاده - خاطرات و خطرات هدایت و فکر آزادی فریدون آدمیت. اما آنچه گذشت تنها برش کوچکی بود از تاریخ قاجاریه با اشاره کوتاهی به فتح تهران و برکناری محمد علی شاه از سلطنت. آشنایی با عوامل کارساز و مردان غیرتمند آن قیام موکول به شرحی است که با حواشی گفتنی ایضاً به

ایجاز خواهد آمد.

در آن روزگار چند شهر از شمال و جنوب ایران به سبب ویژگی‌های اقلیمی و اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بیشتر از سایر شهرها مورد توجه شاه و عمّال دولت بود. تبریز به خاطر آنکه مقرّ زندگی و ولایت ولیعهد بود شهر دوم ایران بعد از پایتخت محسوب می‌شد و رشت که ظاهراً عنوان دروازه اروپا را داشت، تنها راه مواصلاتی با خارج از کشور بود و نفوذ تمدن، دموکراسی و فرهنگ غرب را دربرداشت، که پدیده‌هایی مثل تأسیس مدارس، انتشار مطبوعات، برپایی صحنه‌های نمایش و در نتیجه بیداری ملت و مطالبه آزادی از پی آمدهای مبارک آن است. بنابراین نظر به اهمیت موقع، حاکمان آن از میان شخصیت‌ها و افراد برجسته مملکت انتخاب می‌شدند. اسامی چند تن از آنان را که پیش از مشروطیت یا مقارن آن به حکومت منصوب شدند با برداشت از کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» نوشته ابراهیم فخرایی می‌آورم.

ابوالفتح میرزا موی‌الدوله که یکی از دختران ناصرالدین شاه را در حبالة نکاح داشت.

ابونصر میرزا حسام السلطنه عموزاده ناصرالدین شاه

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه که سه بار به حکومت گیلان منصوب شد و پس از ترور اتابک به نخست وزیری رسید. شاهزاده عباس میرزا ملک آرا که احداث راه رشت - قزوین در دوره حکومت او به دست مهندسان روسی انجام گرفت.

محمودولی خان خلعتبری ملقب به نصرالسلطنه که از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۵ دوبار به

فرمان شاه و دولت و یک بار از طرف ملت و با نام سپهدار در سال ۱۳۲۷ حاکم گیلان بود. آبادانی شهر رشت، از جمله احداث باغ سبزه میدان و جاده رشت به لاهیجان از اقدامات اوست.

ابوالفضل میرزا عضدالسلطان فرزند مظفرالدین شاه که دکتر مودب الدوله نفیسی پیشکار و طبیب مخصوصش بود.

میرزا صالح خان وزیر اکرم ملقب به آصف الدوله که مقارن با جنبش مشروطه حاکم گیلان بود.

نصرالله خان امیر اعظم که به دستور محمدعلی شاه به منظور سرکوب آزادیخواهان حاکم رشت شد، با یکصد نفر قزاق به فرماندهی کاظم آقا میرنج به رشت آمد و با توقیف روزنامه خیرالکلام و تعطیل انجمن‌های ملی و مذهبی و ستمگری‌های بسیار آشوب و طغیان آفرید.

علی ظهیرالدوله شوهرعمه‌ی محمدعلی شاه که برای فرونشاندن شورش گیلان فرمان حکمرانی گرفت، اما شخصیتی مستقل و نیک اندیش بود و مزاجی معتدل داشت؛ از این رو به خاطر نارضایتی شاه در واقعه به توپ بستن مجلس و مسجد سپهسالار خانه او هم به دستور لیاخف در آتش سوخت. گفتنی است که پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت به تلافی ستمی که بر او رفته بود در سوم شعبان ۱۳۲۷ جشن بزرگی به شادمانی برپا کرد و ادیب السلطنه سمیعی در آن مراسم قصیده غزایی از سروده‌های خود را خواند.

و آخرین حکمران گیلان در آستانه قیام آقابالاخان سردار افخم نورچشمی کامران

میرزا نایب السلطنه است که دشمن قسم خورده مشروطه خواهان بود. فرمانداریش مصادف با انقلاب و قتلش سرآغاز جنبش آزادیخواهان این دیار شد.

آقا بالاخان که به فرمان محمدعلی شاه و صرفاً برای سرکوب هواخواهان مشروطه و آزادی به حکمرانی انتخاب شده بود، از اوان حکومت به آزار و حبس و تبعید روشنفکران گیلان همت گماشت و با وجود اخطار و پیشنهادهای مسالمت‌جویانه سردمداران جنبش نه تنها از رفتار وحشیانه پرهیز نکرد، بلکه بیش از پیش به اسباب چینی و بهانه تراشی پرداخت. با تکرار اشتباه، بر مردم آزاده سخت‌تر گرفت و ناچار به عقوبتی بزرگ گرفتار آمد.

کمیته ستار که نامی ظاهراً برگرفته از ستارخان مجاهد قهرمان تبریز است از جمله کمیته‌های سری بود که به منظور پایداری برابر ظلم و تغییر وضع حاکم تشکیل یافته بود و میرزا کریم با سه برادرش معزالسلطان، عمیدالسلطان و احمدعلی خان و چند تن از آزادگان بنام عضویت آن را داشتند. در یکی از جلسات روزانه که ریاست آن با میرزا کریم خان بود نیاز اقدام به قتل آقا بالاخان مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار گرفت و لزوم آن تأیید شد. در نتیجه پس از تهیه مقدمات و تجهیز قوای لازم اجرای فرمان کمیته با هم آهنگی انجمن‌های ملی و مذهبی رشت و انزلی بر عهده سه گروه از مجاهدین به همراهی معزالسلطان، پیرم و میرزا حسین خان کسمایی محول گشت.

حمله به دارالحکومه و مقر سردار در باغ مدیریه با درگیری و تبادل آتش و انفجار بمب‌های دستی آغاز و ظرف چند ساعت به شکست مدافعان دولتی منجر شد. در این جنگ از طرفین تلفات بسیار بجا ماند، سردار افخم در حال گلاویز شدن با معزالسلطان

به گلوله یکی از مجاهدین به خاک افتاد و دو تن دیگر به نام‌های اعزازالممالک و مستشار دفتر که مهمانان سفره سردار بودند به قتل رسیدند.

تلگراف‌ها و پیام‌های تهدیدآمیز شاه که بر اثر واقعه کشتن سردار افخم مخابره شد نه تنها موثر نیفتاد و مجاهدین را مرعوب نکرد بلکه بر شدت بغض آنها افزود و عزمشان را دربراندازی نظم مسلط برانگیخت. بنابراین بعد از برقراری آرامش و فراغت از سرو سامان دادن اوضاع شهر در صدد تجهیز داوطلبان و تعلیمات جنگی آنها برآمدند و با مراجعه و دیدار با نصرالسلطنه (سپهدار) در تنکابن موافقت وی را به قبول فرماندهی قوای مجاهدین و آهنگ هجوم هوشمندانه به تهران به دست آوردند.

بر اثر رویدادهای ناگوار حمله به مجلس شورا و مسجد سپهسالار و خبر کشتار آزادیخواهان که به نشانه اوج خودسریهای شاه از تهران می رسید و نظر به شرایط و خطراتی که محتمل بود هجوم یک جانبه به پایتخت دربرداشته باشد، لزوم برقراری ارتباط با مجاهدین دیگر شهرها احساس شد. و با وجود آنکه ایجاد رابطه و خبررسانی جز با ارسال نامه و تلگراف و پیک‌های مخصوص آن هم به دشواری میسر نبود، اطلاعاتی از فضای ملتهب اصفهان و عزم مجدانه بختیاری‌ها در پاسداری از اصول مشروطیت به دست آمد. ترتیب تماس سپهدار با سردار اسعد داده شد و با ارزیابی و برآورد استعدادها در زمینه هم آهنگی و نحوه تحرکات رزمی تصمیمات مشترک رد و بدل گشت.

به دستور سپهدار نیروی مجاهدین گیلان به سوی قزوین حرکت کرد. فرماندهان نیرو عبارت بودند از میرزا علی خان سالار فاتح کجور (دیوسالار)، عبدالحسین خان

معزالسلطان که پس از فتح تهران لقب سردار محی گرفت، علی محمدخان تربیت، حاجی موسی خان میرینج، بیرم خان ارمنی و والیکوی گرجی و شماری با سمت‌های دیگر مثل عمیدالسلطان، اسدالله خان میرینج، ابراهیم خان منشی زاده، میرزا کوچک خان، لاهوتی و وقارالسلطنه.

محمدعلی شاه برای مقابله با پایداری به قول خود متجاسرین! به اعزام قوا مبادرت کرد و ستونی مرکب از گروهی سرباز سوار و پیاده و چهار عراده توپ از قزوین به رشت فرستاد. پس از از برخورد‌هایی که در «پل لوشان» و نزدیک «آب ترش» درگرفت و به پیروزی مجاهدین منجرگشت برخورد نهایی حوالی قزوین بود که با مقاومت شدید قوای دولتی و چریکی روبرو شد، در نتیجه شهر به تصرف درآمد و قوای دولتی مستقر در آن مجبور به تسلیم شدند. به نوشته دکتر ملک زاده: چند تن از معاریف شهر که از پیش ورود مجاهدین را انتظار می‌کشیدند در رهنمایی و تصرف نقاط مؤثر شهر همکاری داشتند.

استقرار اردوی مجاهدین در قزوین با وقایع تلخ و شیرینی همراه بود. کشتن چند تن از وابستگان دولت از جمله سالار حشمت که مدال افتخار از روسیه گرفته بود و بی نظمی و رفتار ناشایست پاره‌ای از مجاهدین باعث بروز اختلافاتی شد. والیکو با ابوالجمعی گرجیش به اعتراض قزوین را ترک کرد و به روسیه برگشت که متأسفانه عاقبت خوشی دربرنداشت و جملگی به جرم مبارزه علیه شاه ایران و سرپیچی از خواست دولت روسیه اعدام شدند.

سپهدار از رشت به قزوین آمد، با رای سران اردو عمیدالسلطان به حکومت قزوین

و منتصرالدوله به ریاست نظمیۀ انتخاب شدند و معتمدالاسلام رشتی روزنامه‌ای به نام «یادگار انقلاب» منتشر کرد.

در این میان محمدعلی شاه برای منصرف کردن انقلابیون از حرکت به تهران دستخط‌های متعددی خطاب به رؤسا و کارگزاران ولایات صادر کرد و ضمن آن که با اقرار به مغشوش بودن وضع اداری مملکت و هرج و مرج و گسیختگی رشته نظم و امنیت و عده تمشیت امور و تأمین آسایش حال رعیت را داد. لوحه «عدل مظفر» که بر اثر بمباران مجلس از بین رفته بود به جای خود نصب و عمارت بهارستان را مرمت کرد. اما این دستخط‌ها که با لفاظی و وعده‌های دروغین درباره کاهش روند دیکتاتوری نوشته شده بود مورد نقد و ناباوری و سرودن اشعار طنزآمیز در نسیم شمال قرار گرفت.

اقدام ریاکارانه دیگر شاه صدور حکم انتصاب سپهدار به حکومت مازندران بود که بدگمانی بیشتری ایجاد کرد و روزنامه «حبل المتین» در شماره ۴۱ خود به افشای مقصود پنهانی شاه یعنی تحییب سپهدار و انصرافش از همراهی با مجاهدین پرداخت و در مقاله‌ای خطاب به سعدالدوله رئیس الوزراء نوشت: «تو هر رنگی که خواهی جامه می پوش / که من آن قد موزون می شناسم»

سرانجام اراده ملت بر ترفندهای شاه و دولتش چیره شد و با وجود پادرمیانی سفرای روس و انگلیس و پیام آشتی جویانه‌شان مبنی بر راضی شدن شاه به انعقاد مجلس و اسقرار مشروطیت اعتمادی حاصل نشد و قوای مجاهدین به سمت تهران حرکت کرد.

اولین برخورد مجاهدین با قوای دولت در ینگی امام نیمه راه تهران رخ داد که سه ساعت طول کشید و با غلبه ملتون پایان یافت. دومین برخورد در کرج در گرفت. در این نبرد دو روزه که توپخانه دولتی به شدت فعال بود بیست و چند نفر کشته و بیش از آن مجروح برای مجاهدین به بار آمد. اتفاق دیگر، ملاقات آتاشه نظامی انگلیس و نماینده سفارت روس با سپهدار بود با پیام جانبدارانه‌ای دایر بر فسخ عزیمت به تهران که به سابقه وعده‌های واهی شاه پذیرفته نشد.

جنگ سه روزه با دامک آخرین زور آزمایی طرفین در راه منتهی به تهران بود و با وجود لشکر چند هزار نفره‌ای که با توپخانه سنگین به کمک مدافعان دولتی رسید فتح نهایی از آن مجاهدین شد. همچنین موقعیتی پیش آمد که سپهدار و سردار اسعد در قره تپه با هم دیدار کردند. در این ملاقات اوضاع نابسامان شهر تبریز و تصرف آن توسط روس‌ها با گرفت و گیرهایی که منجر به تحصن ستارخان در شهبندری عثمانی شده بود؛ و خبر ورود همزمان یک رژیم قوای سواره و پیاده مجهز به توپخانه از روسیه به انزلی، در میان گذاشته شد و بیم از عواقب این اردو کشی‌ها مورد مذاکره قرار گرفت. بنابراین فرمان حمله بی‌درنگ به تهران صادر و اعلام گردید. قوای مجاهدین با استفاده از تاریکی شب و از بیراهه آهنگ مرکز کردند و سپیده دم روز ۲۴ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ ه. ق از سه نقطه شهر وارد پایتخت شدند.

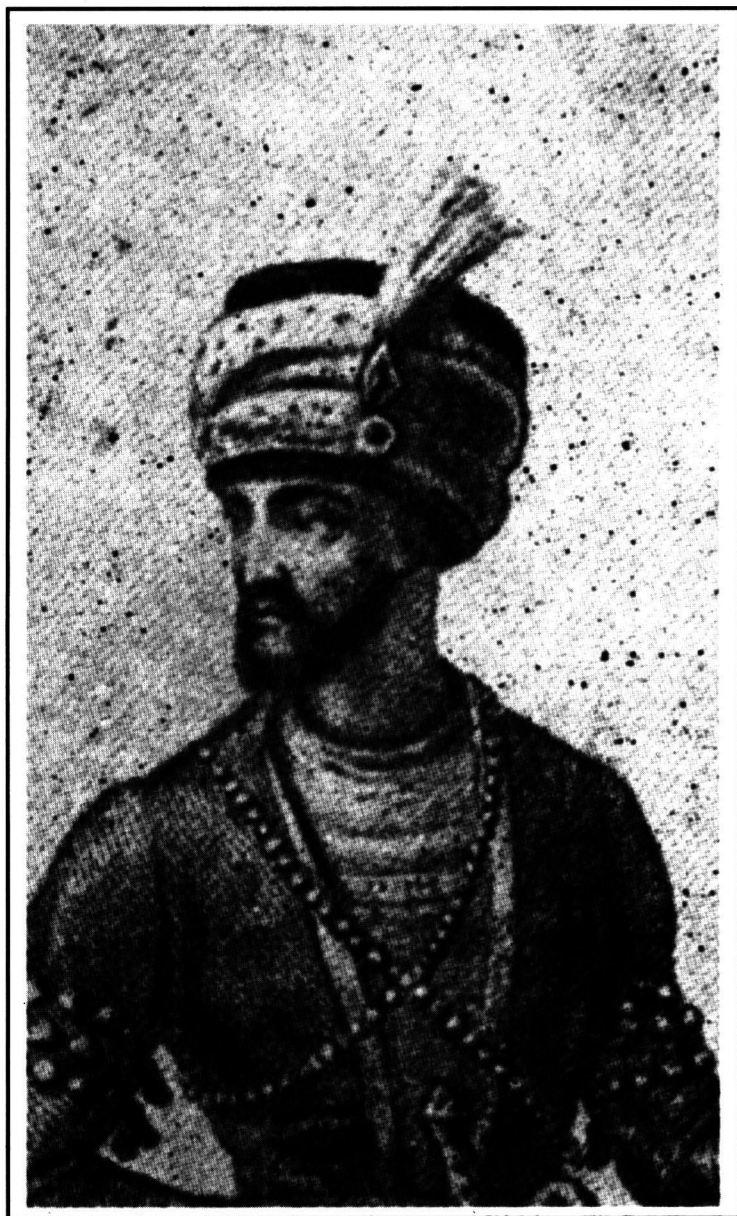
محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناه برد و درست سه روز بعد از تصرف تهران یعنی روز ۱۷ جمادی الثانی در جلسه‌ای که با حضور جمعی از علماء، اعیان، تجار، اهل نظام و شاهزادگان قاجار تشکیل شد؛ احمد میرزا فرزند بزرگ محمدعلی شاه به

سلطنت و عضدالدوله بزرگ خاندان قاجار به نیابت سلطنت برگزیده شدند.

پس از آن شورای عالی زمام امور مملکت را به دست گرفت و کابینه‌ای با انتخاب غیابی ناصرالملک به نخست وزیری تشکیل یافت که سپهدار و سردار اسعد اعضاء آن بودند. اما چون ناصرالملک مقیم اروپا بود و تمایلی به بازگشت نداشت از قبول سمت عذر خواست و سپهدار به جای او به ریاست وزرا تعیین شد.

بدین ترتیب قیامی که به منظور اعاده مشروطیت و حکومت قانون و برخورداری از نعمت آزادی برپا شده بود، بر اثر پایدردی و جانبازی‌های آزادمردان شمال و جنوب ایران به پیروزی پیوست و محمدعلی شاه با وفاداری به قدرت مطلقه که خصلت دیکتاتوری است و التزام به تحقق اراده ملی را بر نمی‌تابد هزینه گرافتی پذیرفت و در سودای ماندگاری با از دست دادن سلطنت و موجودیت خود بهای آن را پرداخت.

اگر چه نوشتن مقدمه‌ای کوتاه مورد نظر بود، اما با گسترش دامنه نگاه به حواشی فزونی گرفت و به درازا کشید. که امیدوارم یادآوری زوایای تاریخی و غرور انگیز آن پُر بی‌فایده نبوده باشد و رابطه میرزا کریم خان رشتی را با جنبش مشروطه و انقلاب تا فتح تهران توجیه کند.



آقامحمدخان قاجار
برگرفته از کتاب دوبو



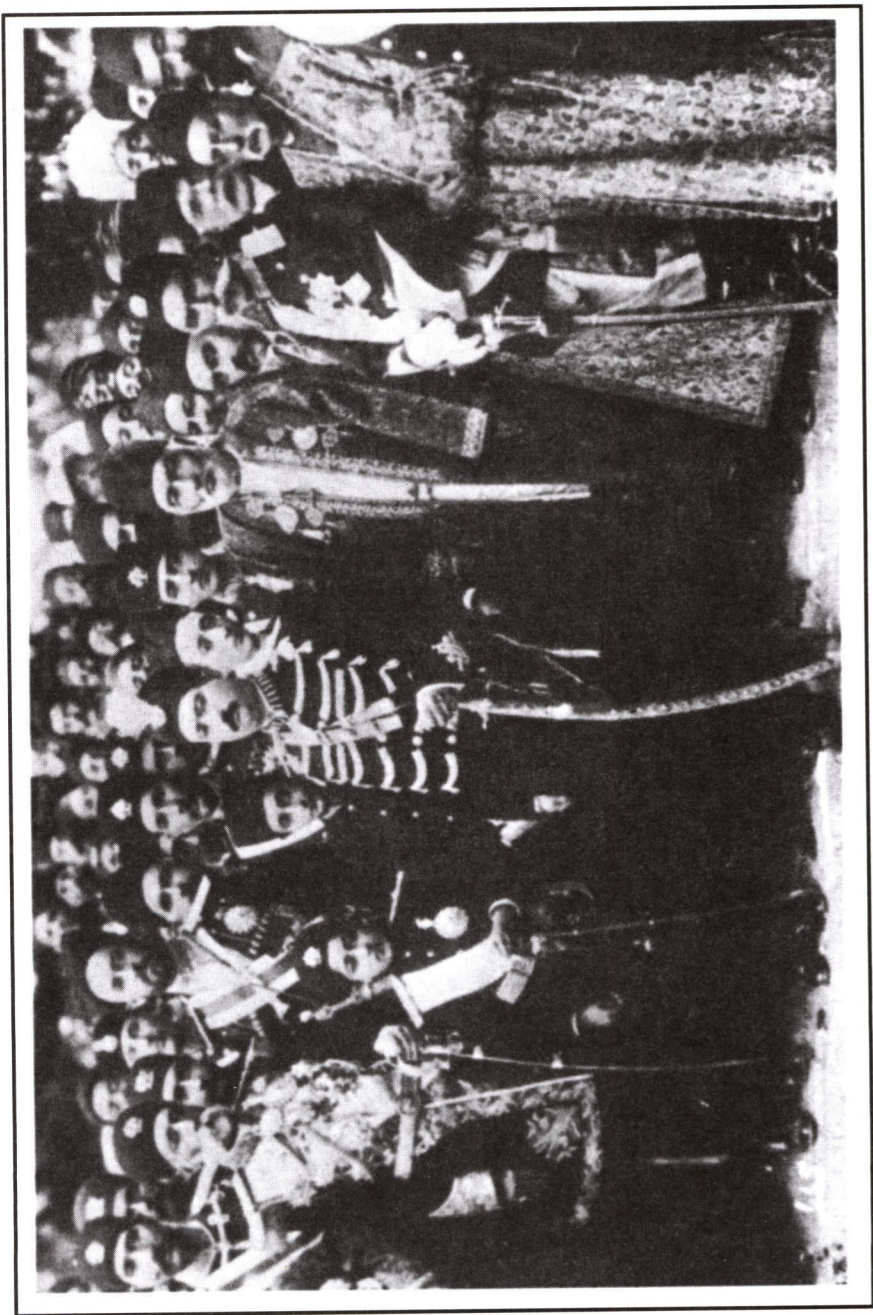
فتحعلیشاه قاجار
برگرفته از کتاب دوبو



ناصرالدین شاه و ملتزمین رکابش در سفر فرنگ



ضيافت پادشاه انگلستان به افتخار مظفر الدین شاه



محمدعلیشاه در یکی از روزهای سلام



عضد السلطان و رجال آنروزی گیلان (شناخته شده ها از راست به چپ: ۳- امین دیوان لاهیجانی ۴- علی خان سرهنگ
 ۶- محتشم الملک (سردار معتمد) ۷- عضد السلطان ۸- فتح الله اکبر (سردار منصور) ۱۰- میرزا نورالله خان وزیر
 ۱۱- مدیر الملک (سردار همایون) ۱۲- سرتیپ خان ۱۳- حاجی معین السلطنه



نشسته ها فرزندان حاجی وکیل (برادران میرزا کریم خان رشتی خان اکبر)
از راست به چپ : ۱ - احمد علی خان امشه ای ۲ - عمید السلطان ۳ - معز السلطان ۴ - مجیب السلطانه



دسته ای از مجاهدین ابو اجمعی میرزا کوچک خان که در فتح قزوین و تهران شرکت داشته اند

میرزا کریم خان رشتی «خان اکبر»

سال گذشته در نشست ماهانه انجمن شریف گیلانیان مقیم تهران^۱، جناب دکتر عباس بابک^۲ صاحب نظر در مقوله سیاست و ادب از میرزا کریم خان رشتی یاد کرد و به گلایه گفت، در روزگار ما بعضی از ارباب قلم در پژوهشهای تاریخی خود دانسته یا ندانسته قلب تاریخ می کنند و بر کسانی که در عصر و زمانه خود اثرات وجودی نمایانی داشته اند جفا روا می دارند و من باب مثل به مطالبی اشاره کردند که در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» از انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درباره «میرزا کریم خان رشتی» به قلم آمده است که اساس آن را حدس و گمان، پیشداوری و نتیجه گیری نادرست نویسنده دانستند.

بنده کتاب مورد بحث را ندیده ام ولی از مضمون عبارتها در نامه ای که جناب دکتر به مؤسسه انتشاراتی مذکور نوشته و از راه لطف، فتوکی آن را در اختیارم گذاشتند، به خوبی می توان نسبتهای ناروایی را که نویسنده کتاب به میرزا کریم خان روا دانسته است دریافت.

از این رو لازم دانستم ضمن نقل آن از نوشته همعصران میرزا کریم خان شواهدی بیاورم تا چهره تقریباً استثنایی این بزرگ‌مرد وطن دوست که به قول دوست دانشمند عبدالعظیم یمینی در هاله‌ای از رمز و راز قرار دارد، در حد امکان از ابهام و اوهام پیراسته گردد و آنچه به تفصیل در پی می‌آید بهانه این قلمزنی است.

ابتدا نکاتی از نامه مورخ تیرماه ۱۳۸۰ جناب دکتر بابک به موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

«۱ - میرزا کریم خان و برادرانش، عمیدالسلطان، سردار محی (معزالسلطان)، احمد علیخان اُمشه‌ای، عباس خان و غیره فرزندان حاج وکیل بودند و مطلقاً سهمی یا ارثی از اموال و عنوان اکبرخان معروف نداشته و هیچیک مالک بزرگ گیلان نبوده‌اند. اگر پسرعموهایشان، سپهدار رشتی (فتح الله اکبر)، سردار منصور و سردار معتمد (صادق محتشم‌الملک) به شرحی که نوشته‌اید با استفاده از عنوان و اموال عمومی خود، اکبرخان بیگلربیگی، مالک عمده گیلان و احیاناً عضو «مجمع آدمیت» و غیره بوده‌اند ربطی به میرزا کریم خان نداشته، مضافاً به اینکه آنها همواره در سیاست دنباله‌رو میرزا کریم خان به حساب می‌آمدند.

۲ - اگر اعمال میرزا کریم خان از بعضی جهات با سیاست انگلیس همخوانی داشته و یا با شوروی نوپا مربوط و به سوسیالیسم تظاهر می‌نموده دلیل عامل بیگانه بودن نیست. زیرا علاوه بر اینکه او ذاتاً مردی چپ‌گرا و ترقیخواه بود، اعمالش در آن دوران پراشوب نشان می‌دهد که تماماً در جهت جلوگیری از تجزیه ایران و نفوذ کمونیسم و احتراز از مداخله بیگانگان و ایجاد یک دولت دموکراتیک ایران که آرزوی آن را

داشته، بوده است. حقیقتاً بی‌انصافی است که روی تصورات واهی او را عامل بیگانه بنامیم.

۳- اگر فارغ از تعصبات عقیدتی و سیاسی قضاوت کنیم، می‌بینیم که در کلیه موارد از قبیل: مبارزه علنی و بی‌امان با استبداد محمد علی شاهی - لشکرکشی به تهران که به عزل محمد علی شاه و سرکوبی ایادی استبداد و برقراری مجدد مشروطیت انجامید - طرفداری جدی از رژیم جمهوری - پایان دادن به حکومت بیکاره و آلت دست استعمار قاجار - ایجاد وحدت ملی و جلوگیری از تجزیه ایران و نظایر اینها که به اتفاق همه مورخان، میرزا کریم خان مستقیم و غیرمستقیم، در همه آنها نقش مؤثر و حساس داشته، کدامیک از اینها گناه بوده است؟

۴- قابل توجه اینکه چون میرزا کریم خان مردی روشنفکر و آزادیخواه و هدفش ایجاد دموکراسی واقعی و اعتلای کشور بود، در همان سالهای اول سلطنت پهلوی، روش رضا شاه را نپسندید و مرتباً انتقاد می‌کرد، که منجر به تبعید او به یزد گردید و مدت ۱۴ سال در دوران سلطنت رضاشاه در یزد تحت نظر بود و پس از شهریور ۱۳۲۰ به مانند سایر زندانیان سیاسی آزاد شد و به تهران آمد و این چیزی نیست که پوشیده مانده باشد. جای تعجب است که موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی حتی اشاره‌ای به تبعید ۱۴ ساله این مرد بزرگ ننموده است.

من خود شاهد بودم، وقتی میرزا کریم خان پس از اقامت اجباری یزد به تهران آمد به شیوه معمول خود دور از هرگونه خودنمایی، در خیابان ظهیرالاسلام - کوچه زورخانه در خانه محقر اجاره‌ای سکونت و زندگی بسیار ساده‌ای داشت بطوری که

مبل خانه‌اش از یک دست صندلی دسته دار سفری بروجردی تشکیل می‌شد. لیکن در همه حال از استغنائی طبع، اعتماد به نفس و شخصیت نافذ و بارزی برخوردار بود و کماکان مرجع نیازمندان و آزادیخواهان و مورد احترام شخصیت‌های برجسته آن زمان قرار داشت.

۵ با همه کوششی که حاسدین و معاندین در بدنام کردن میرزا کریم خان به عمل آوردند، فقط توانسته‌اند داستان لشت نشا را که در بعضی نوشته‌ها مطرح شده، به خاطر ارتباط امر با یک خانواده قاجار به آن شاخ و برگ داده و پیراهن عثمان کرده‌اند، نمونه نادرستی او عنوان نمایند.

متأسفانه فراموش کرده‌اند که او یک مرد انقلابی چپگرا بود و اساساً این قبیل مالکیت‌های بزرگ که آنهم در اصل تیول دولتی بوده که وسیله شاه قاجار به دختر و دامادش واگذار شده بود با عقیده سیاسی میرزا کریم خان جور در نمی‌آمد و آن را نوعی مال غصبی و مشمول مصادره می‌دانسته است.

۶ - در پایان ذکر این نکته ضروری است که اصولاً دانسته شود: مردی که در کلیه اسناد و مآخذ تاریخی از هوش، تدبیر، دوراندیشی، درایت و استعداد خارق العاده‌اش سخن رفته و در بسیاری از وقایع سیاسی و اجتماعی آن زمان، آشکار و پنهان، دست داشته و تا آخرین دم، منصب و مقامی نپذیرفته و به روایت همین کتاب در خلع قاجاریه، ایجاد وحدت و روی کار آمدن دولت مقتدر مؤثر بوده اصولاً خود چه می‌خواسته است، که بالمآل آنچه که خود ساخته بلای جانش گردد و ۱۴ سال گمنام و در تبعید بسر برد؟

حوادث ایامی که زمزمه جمهوری شایع بود، به خصوص نامه ملک الشعرای بهار که در مذمت طرفداران جمهوری سروده‌اند و از «راه دور و رنج بسیار»^۳ دریغ خورده و با کلمات اهانت‌آمیزی میرزا کریم خان را عامل اصلی جمهوری نشان داده، ثابت می‌کند که میرزا کریم خان شدیداً طالب ایجاد یک رژیم جمهوری و دموکراتیک بوده نه سلطنتی، با این ترتیب آیا او عامل سیاست انگلیس بود یا آنها که با ایجاد آشوب و بلوا رژیم جمهوری را تخطئه و موجبات سلطنت مطلقه رضاخان را فراهم نمودند؟

آیا همان جمله معروف میرزا کریم خان، که در جواب مقاله توهین‌آمیز سید ضیاء گفته است: «شکر خدا را که نخستین ثمره فداکاریهایم را که آزادی قلم است به چشم می‌بینم.» کافی نیست که او را یک مرد آزادیخواه و وطن پرست بدانیم؟

اصولاً در بعضی از آثار پژوهندگان ما که علی القاعده باید دستمایه آیندگان باشد، متأسفانه به اقتضای رعایت بایدها و نبایدها، با جهت‌گیریهای سلیقه‌ای تصویری نادرست از شخصیت‌های گذشته مملکت ارائه می‌شود که کاری جز قلب تاریخ نیست و نسل امروز را که بایستی برای شکل دادن به آینده نگاه روشنی به گذشته داشته باشد گمراه یا به سردرگمی دچار می‌کند.

در حالیکه مرور و بازنگری در گذشته و گذشتگانی که در وقایع و رخداد‌های تاریخ معاصر نقش محسوس و پابرجایی داشته‌اند از مسائل مورد نیاز نسلی است که کوله بار ساختن آینده این کهن مرز و بوم را بر دوش می‌کشد. بنابراین سیر اندیشه و بیان پژوهشگر الزاماً باید با نگاهی نظام‌مند تبیین شود و سامان اثر به گونه‌ای سزوار فراهم

آید تا پامخگوی این نیاز باشد، که نتیجه ناسزاوارش به تعبیری «خاک در چشم تاریخ ریختن» است.

نویسنده مختار است در مسائل اجتماعی نظر بدهد، داستان و رمان به دلخواه خود بنویسد و به انتظار نقد یا تقریظ صاحب نظران بنشیند. اما نمی تواند مثلاً در مباحث و شقوق علمی و احیاناً ایمانی بی وجه تشکیک بکند و بدعت بیاورد.

شاعر می تواند از سر دلتنگی مدار چرخ را و ارون ببیند و از کج تایی بخت بنالد، یا در مقام تملق به مثل نه گرسی فلک را زیر پای قزل ارسلان فرش کند! اما تاریخ نویس نمی تواند با نگاهی ایزاری و یکسویه با گذشته و گذشتگان برخورد کند، به جای روشنگری به تقلیب حقایق پیردازد و حافظه تاریخی ملی را مخدوش سازد.

زنده یاد ابراهیم فخرایی در باب تاریخ بیان جالبی دارد. وی در دیباچه کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» می نویسد: به عقیده جمعی، تاریخ توالی یک سلسله حوادث و واقعات است که در زندگی اقوام و قبایل پدید آمده و شکستها و ناکامیها و یا غلبه ها و پیروزیهایی به همراه داشته است. اما در این روزگاران مفهوم تاریخ با روزگار گذشته فرق دارد و یکی از آنها این است که از مطالعه تاریخ، علل بروز حوادث کشف و عوامل خلاقه واقعیات درک و ارزیابی شود؛ و چون سرنوشت ملتها به طرز تفکر و خصایص و آداب و صفات روحی شان وابسته است، هدف تاریخ یافتن ریشه های تکوین خلیقات و روحيات و رسوم و آدابی که موجب عقب ماندگی یا باعث رشد و ارتقا می شود، خواهد بود و در حقیقت، تاریخ، شالوده و زیربنای زندگی حال و آینده هر جماعت را تشکیل خواهد داد.

و جای دیگر دربارهٔ مقالات و کتب فراوانی که دربارهٔ انقلاب مشروطیت ایران نوشته شده یادآور می‌شود: در این کتابها که معروفترینشان: تاریخ بیداری ناظم الاسلام - تاریخ مشروطهٔ کسروی - تاریخ انقلاب ادوارد براون - اختناق ایران شوستر - قاجاریه مستوفی - تاریخ مشروطیت ملک زاده - قاجاریه شمیم - مشروطیت ایوانف - خاطرات هدایت - تاریخ نهضت ایران حلاج - انقلاب مشروطیت رضوانی - انقلاب مشروطیت پاولیچ و فکر آزادی دکتر فریدون آدمیت است. قسمت اعظم نوشته‌های مزبور دارای مفهوم علمی روشنی از جنبش مشروطیت نیست و انگیزه‌های طبیعی این پدیدهٔ اجتماعی در آنها به وضوح تبیین نشده است.^۴

حال آنکه مهمترین کار تحقیقی در هر نهضت، بررسی عوامل و موجبات و فلسفهٔ ظهور پدیده‌ها و نقد علمی جنبش است که انتقال آگاهیهای نسلی به نسل دیگر را امکان‌پذیر می‌سازد تا تجارب و بینشهای حاصله از مبارزات اجتماعی و شیوهٔ زندگی پیشینیان مایهٔ عبرت آیندگان باشد و سرانجام ضرورت گردآوری واقعات و حوادث گذشته را عهدهٔ افرادی بصیر و مطلع و بی غرض می‌داند که همشان را صرفاً به تنقیح و تصحیح رویدادها تمرکز داده باشند نه تک روان و متعصبانی که شیوه‌های خاصی را در استنباطات خود به کار می‌برند و آثاری آلوده به اشتباه و کج سلیقگی و غرض به جا می‌گذارند.

همچنین وی در این زمینه قصور در مبادرت به این کار را متوجه کسانی می‌داند که با وجود بودن در متن حوادث و مهیا بودن مقدمات و امکانات کافی کمتر از چگونگی و کم و کیف وقایع و مساعی افرادی که سرمشق آزادی و فداکاری بودند و

ثابت کردند که آزادی گرفتنی است گفته یا نوشته‌اند. حتی بعضاً به جای کمترین تلاش در این کار مبارزات انقلابیشان را با نقل و نبات معاوضه کردند، که لاجرم بسیاری از حقایق نهضتها در پرده مانده است. و به عنوان مثال از نقش گیلان در پیشبرد انقلاب مشروطیت یا هیچ گفته نشده و یا به کوتاهی سخن رفته است. چنانکه تاریخ‌نویسان معاصر بیشتر به رویدادهای تبریز و تهران و فعالیت مبارزان این دو شهر پرداخته‌اند و تلاش پیروزمندانه مجاهدین گیلان در سقوط و تصرف پایتخت که با تشریک مساعی بختیارها صورت گرفت و به خلع محمد علی شاه از اریکه سلطنت جبارانه‌اش انجامید با همه ارزشندگی و درخشندگی مغفول مانده است. ۵

و اینک نقل دانستیها درباره‌ی میرزا کریم خان رشتی «خان اکبر»:
در آغاز جامع‌ترین و بی‌شبهه‌ترین شرح حال میرزا کریم خان را زیر عنوان «خان اکبر» به قلم زنده یاد جهانگیر سرتیپ‌پور در کتاب نامها و نامدارهای گیلان می‌خوانیم.

«میرزا کریم خان رشتی نامش عبدالکریم تولد ۱۲۵۱ شمسی، فرزند حاج محمد کاظم وکیل الرعایا، برادرزاده اکبرخان بیگلریگی که برادرانش جز یوسف خان عمو، نام اکبر را برای خانواده خود، از تنها شاخه حاج وکیل، نامهای نعیمی اکبر، خان اکبر، اُمشه‌ای و نعیمی انتخاب کرده‌اند» (نعیم نام جد بزرگ آنان بوده است).
عبدالکریم از شاگردان مدرسه جامع رشت بود و در آنجا با طلابی که اکثراً مشرب آزادیخواهانه داشتند، طرح دوستی ریخت. او از پیشروان نهضت مشروطه در گیلان و

مشوق برادران خود و سایر آزادیخواهان بود. میرزا کریم خان (عبدالکریم) از جمله اولین کسانی بود که برای تهیه اسلحه و دعوت آزادیخواهان قفقاز به یاری مشروطه طلبان به قفقاز رفت.

پس از تماس با کمیته سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) منظور مزبور را عملی کرد و عده‌ای از گرجیان آزادیخواه را که در بمب سازی و تعمیر اسلحه و تعلیم افراد مهارت داشتند، تک تک یا حداکثر سه به سه به رشت اعزام داشت که مخفیانه در زیرزمین منازل او و برادرانش به کار بمب سازی و تعلیم می‌پرداختند. در همین اوان بود که روزنامه حبل‌المتین شرحی نوشت و به تلویح مردم بلاد دیگر ایران را ملامت کرد که چرا تبریز را تنها گذاشتند. میرزا کریم خان طی نامه‌ای به حبل‌المتین بشارت داد بدین مضمون:

«اعوذ بالله من غضب الحليم... من تصور می‌کنم تا موقع رسیدن این نامه به شما، رشت و حتی تهران به دست آزادیخواهان فتح شده باشد. امیدوارم این خبر در روزنامه شما درج شود تا قرین به همدردی گیلانیان با تبریزیان بوده باشد.»

میرزا کریم خان پس از غلبه آزادیخواهان و استقرار دولت و رژیم مشروطه، با این که مکرر دعوت به اشتغال در مقامات مهم شد، از قبول آن خودداری کرد، ولی در هموار کردن راه ترقی برادران و بعضی بنی اعمام که از سیاستش پیروی می‌کردند، کوشا بود. در جنگ بین‌الملل اول (۱۸-۱۹۱۴) که صحبت از تغییر پایتخت بود و متجاوزان نیز از شمال و جنوب به ایران سرازیر شده و دولت مرکزی ایران را در فشار قرار داده بودند، عده‌ای از نمایندگان مجلس و رجال کشور و بعضی دولتیان از تهران به

قصد قم و اصفهان حرکت کرده، سرانجام دولت موقت (ایران آزاد) در غرب به وجود آوردند. در این ماجرا میرزا کریم خان با آنان همگامی داشت. او از جمله عمال ناشناخته‌ای بود که در تهیه مقدمات تغییر و تحول در سطح بالا دست داشت.

او پس از انتقال قدرت و سلطنت به سلسه پهلوی، همچنان مورد احترام بود و از جمله خاصان رضا شاه شناخته می‌شد، تا وقتی که به سعایت بدخواهان چندی مغضوب شد، چندی در گلیایگان و پس از آن به «بم نرماشیر» در حالت تبعید به سر برد. سپس به تهران احضار شد. پس از سه روز به یزد عزیمت کرد و در آن شهر مدت سیزده سال تحت نظر بود. به سال ۱۳۲۰ خورشیدی به فرمان محمدرضا شاه به تهران بازگشت. کماکان بدون خودنمایی در امور سیاسی مداخله داشت. در زمانی که حزب توده ایران به مناسبت اشغال ایران از طرف قوای بیگانه، آزادی وسیعی یافته بودند و کرسیهایی در مجلس و دولت به دست آورده بودند و لبه تیز حمله خود را متوجه بعضی از رجال ایران منجمله میرزا کریم خان کرده بودند، میرزا کریم خان چندی با دیگر رجال وقت در توقیف به سر برد. پس از رهایی از قید و بند باز دست از فعالیت نکشید، تا سخت بیمار شد. سرانجام شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۶ شمسی در سن ۷۵ سالگی بدرود زندگی گفت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد.

و روایت‌های دیگر از نویسندگان معتمد و آگاه:

انقلاب گیلان، نهضت آزادیخواهان گیلان در اواخر عهد استبداد صغیر بر ضد محمدعلی شاه قاجار بود که منتهی به استیلای مشروطه خواهان بر این ولایت و عزیمت مجاهدین گیلان از رشت به سرپرستی سپهدار تنکابنی و سایر روسای

مجاهدین گیلان به قصد تسخیر تهران و پیوستن به قوای مجاهدین بختیاری و سرانجام فتح تهران و اعلام مشروطیت گشت. کمیته‌ی آزادیخواهان گیلان، بعد از بمباران مجلس به وسیله‌ی محمد علی شاه فعالیت نهایی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت، با وجود شدت و خشونت آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان، همچنان ادامه داده و با حزب سوسیال دموکرات باکو و انجمن انقلابی تفلیس رابطه یافت و بدین ترتیب تدریجاً غیر از مشروطه طلبان گیلان، عده‌ای فدایی گرجی و قفقازی نیز به هدایت و دستور آزادیخواهان باکو به گیلان آمدند و به همراهی کسانی مانند عبدالحسین خان معزالسلطان، پیرم ارمنی و میرزا حسین خان کسمایی به فعالیت پرداختند.

و حیدرخان عمو اوغلی و سپس میرزا کریم خان رشتی (برادر کهنتر معزالسلطان) نیز از قفقاز به جمع آنها پیوستند و یک کمیته‌ی سری به نام کمیته‌ی ستار تشکیل دادند، اسلحه و مهمات از قبیل بمب و نارنجک نیز پنهانی تهیه نمودند و در ۱۶ محرم ۱۳۲۷ مخصوصاً به تدبیر و تشویق میرزا کریم خان فدائیان و اعضای کمیته ستار آقابالاخان حاکم گیلان را کشتند و پس از تصرف دارالحکومه و خلع سلاح قشون دولتی و تشکیل ولایتی آمادگی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت به تهران و تبریز خبر دادند.

«عبدالحسین خان معزالسلطان فرزند حاجی کاظم وکیل الرعایا در سال ۱۳۲۷ قمری آقابالاخان سردار افخم گیلان را در رشت در باغ مدیریه گشت و در تلگرافی که به همین مناسبت به تبریز مخابره نمود گفت: «حاکم با ۳۶ حامی دولت مقتول و دو نفر از مجاهدین شهید.» نیز در اردو کشتی به تهران و خلع محمد علی شاه یکی از سران مجاهدین بود و پس از فتح تهران ملقب به سردار محی گردید. همچنین در سال ۱۳۲۹

قمری که روسها محمد علی میرزا را به ایران وارد کردند، در جنگهایی که میان افراد او و دولت مشروطه روی داد، سردار محی نیز در این جنگها دخالت داشت و یکی از سرکردگان لشکر بود.

یک چند حاکم مازندران گردید، در سال ۱۳۳۲ قمری به جای عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه حاکم کردستان شد و هنگام حرکت از تهران یک عده قزاق را هم تحت ریاست رودمستر و رضا خان ماگزیم (پهلوی اول) با خود برد. در باب اخلاق و رفتار و پول دوستی او و گرفت و گیرهایی که باعث سلب اعتماد مردم از مشروطه و مشروطه طلب شد و کلمه مشروطه به قتل و غارت ترجمه گردید شرحی وارد است. سردار محی سرانجام در سال ۱۳۳۹ قمری = ۱۳۰۰ خ در بادکوبه به مرض ذات الریه در حدود سن ۵۰ سالگی درگذشت و محل دفن او نامعلوم است.» ۷

اما کمیته ستار: کمیته سری رشت (ستار) نام داشت. این نام به عقیده بعضی از آن جهت انتخاب شد که می بایست رازش مکتوم بماند و افرادش شناخته نشوند. زیرا پیدا بود که به محض شناخته شدن دستگیر شده و از بین می رفتند.

به عقیده بعضی دیگر، به نام ستارخان، مجاهد مشهور تبریز که مدتها در برابر قوای اهریمنی پایداری کرد، نامگذاری شد. و به هر تقدیر، اعضای کمیته را جز تنی معدود که از بستگان آنان بودند کسی نمی شناخت و نمی بایست هم بشناسد.

اعضای کمیته عبارت بودند از میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) و سه برادرش معز السلطان، عمید السلطان و احمد علی خان؛ سید یحیی ندامانی (ناصرالاسلام)، حسین کسمایی، علی تربیت، حاجی حسین (اسکندانی)، جواد خان (ناصر الملکی)،

مشهدی مختار (اردبیلی)، آقا گل میخ فروش (اسکندانی)، رحیم شیشه بر و میرزا محمد علی معروف به (مغازه).

جلسات کمیته که در رأسشان میرزا کریم خان رشتی جای داشت در محله سبزه میدان، خانه میرزا یوسف خان (معاون دیوان) که شوهرخواهر مدیرالملک بود تشکیل می‌یافت. از کمیسیون‌های فرعی این کمیته، یکی (کمیسیون جنگ) بود که حکم ستاد فرماندهی را داشت و دیگری «کمیسیون مالی» که وظیفه‌اش تهیه پول و برآوردن حاجات مالی کمیته بود.

در معیت «کمیته ستار» رشت تعدادی از انقلابیون قفقاز و گرجستان وجود داشتند که از فکر و عمل و چالاکی آنها کمکهای بزرگ به آزادیخواهان گیلان رسید. مجامع ملی رشت میرزا کریم خان رشتی را با عنوان نمایندگی به باکو فرستاده بودند تا از مراکز آزادیخواه آن مناطق تقاضای اسلحه کند. میرزا کریم خان در بادکوبه با حاجی زین‌العابدین (تقی‌آف) که از بازرگانان شهیر و مردی روشنفکر و انسان دوست بود تماس گرفت و به وسیله او با «کمیته سوسیال دموکرات» ارتباط پیدا کرد و از آنها وعده ارسال اسلحه گرفت. سرگو، به گیلان آمد و درباره نحوه دادن کمک مطالعه‌ای اجمالی کرد و برگشت. در نتیجه تربیتی داده شد که غلام آقا محمدی در آستارا اسلحه و نفرتی را که از بادکوبه فرستاده می‌شدند تحویل می‌گرفت که بعضاً وسیله عمال روس در گمرک انزلی کشف می‌شد و موجب ایذاء فرستنده و گیرنده می‌گشت.

مراکز تجمع مجاهدین عبارت بود از خانه یوسف خان (معاون دیوان) فرزند میرزا عبدالوهاب مستوفی - باغ حاجی وکیل و خانه میرزا کریم خان در کوچه حاجی

میرزا زکی که با احداث خیابان پهلوی سابق از بین رفت. بنابراین روزی که بنا بود عملیات تهاجمی آغاز شود، مجاهدین از هر سه مرکز مزبور به حرکت درآمدند. ۱۵ نفر آنها همراه معزالسلطان مأمور باغ «مدیریه» شدند، عده‌ای همراه میرزا حسین خان کسمایی و محمدعلی خان تربیت راه دارالحکومه شدند. ستون ۱۵ نفری به باغ مدیریه حمله کردند و پس از گلاویز شدن با مستحفظین، معزالسلطان در داخل اطاق با سردار افخم مواجه شد و در حال حمله به وی یکی از گرجیها مجال نداد و با آتش کردن به سوی سردار افخم او را نقش زمین ساخت، سردار همایون خود را از بالای عمارت به زمین پرتاب کرد و با وجود صدمه شدید نجات یافت.

مجاهدین پس از جنگ و گریزهایی که با سربازان سیلاخوری انجام شد و آتش گرفتن دارالحکومه که قدرت مدافعین را درهم شکست بر اوضاع شهر مسلط شدند و فارغ از هر دغدغه و تشویش در مقام تجهیز داوطلبان و تعلیمات جنگی آنها درآمدند. ۸ مرحوم یحیی دولت آبادی در کتاب «حیات یحیی» جلد ۴ و ۳ در باب آهنگ اشغال پایتخت می نویسد: اردوی ملی رشت به سرداری معزالسلطان میرزا عبدالحسین خان به طرف تهران حرکت نموده وارد قزوین می شود، حاکم قزوین را که میرزا ابوالقاسم خان نوری است گرفته به دیار عدم می فرستند. اسلحه و ذخیره دولتی را تصرف کرده، میرزا مسعود شیخ الاسلام را که ریاست و آقایی مسلم در قزوین دارد و از طرفداران شاه است می کشند. بحرالعلوم رشتی را که جزو کارکنان شاه و از وکلای مجلس اول بوده و عازم رشت است در راه مقتول می سازند. کاظم آقای ۹ صاحبمنصب قزاقان را تیرباران می نمایند و بعد از تصرف قزوین و تسویه کار آنجا

مصمم رفتن به تهران شده یک منزل از قزوین بیرون می‌روند. دربار متزلزل می‌شود و از طرفین دولتین روس و انگلیس رسولی می‌آید نزد فرمانده اردوی ملی که نباید به جانب تهران حرکت نمایید و باید ترک سلاح کنید ولی جواب می‌شود که تا مجلس دایر نگردد و عساکر اجنبی از خاک ایران خارج نشوند ما ترک سلاح نخواهیم نمود.»

سرانجام پس از برخورد اول مجاهدین با قوای دولت درینگی امام و جنگهای دیگری که در کرج و بادامک با مدافعین دولتی به فرماندهی چهار افسر روسی همراه چند هزار نفر از سربازان سیلاخوری، ممقانی و سواران یورتچی و توپخانه سنگین روی داد، مجاهدین گیلان در سپیده دم روز ۲۴ جمادی الآخر وارد تهران شدند.

پس از فتح تهران محمد علی شاه به سفارت روس پناه برد، در ۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ هـ. ق از سلطنت خلع شد و به روسیه رفت. نزدیک به دو سال در ساحل دریای سیاه اقامت کرد. در رجب ۱۳۲۹ روسها او را پنهانی و با تذکره جعلی به نام خلیل بغدادی باکشتی «کریستوفورس» در سواحل ترکمنستان به حدود استراباد پیاده کردند. معمولات همراه او عبارت از سه عراده توپ اطریشی بود که به نام آب معدنی از گمرک گذشت. محمد علی میرزا در صدد حمله به تهران برآمد و با سه هزار سوار ترکمن واصانلو و تفنگچیهای مازندران تا چهار فرسخی فیروزکوه پیش آمد اما با قوای سردار محی و سالار بهادر که مأمور دفعش شده بودند مواجه گردید و مجبور به بازگشت شد. سرانجام در بندر ساوونای ایتالیا درگذشت و جنازه اش را به عتبات بردند.»

روزنامه نسیم شمال در باب فتح تهران اشعاری دارد که چند بیت از آن را به مناسبت می‌آورم:

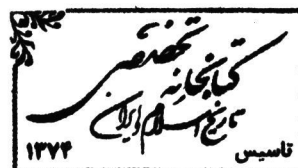
فاش می‌گویم ره و رسم مسلمانی یکی است
 مشرب مشروطه خواهی، جوش ایرانی یکی است
 میل شیرازی و یزدی و صفاهانی یکی است
 قصد قفقازی و تبریزی و گیلانی یکی است
 متفق گشتند شیران جمله از بهر شکار
 فتح قزوین ماند از شیران گیلان یادگار

یکی دیگر از مواردی که نشان دهنده شخصیت میرزا کریم خان رشتی و میهن وطن خواهی اوست، مطالبی است که مرحوم یحیی دولت آبادی پیرامون وقایع سال ۱۳۳۴ هـ. ق و قصد تغییر پایتخت از تهران به اصفهان با تمهید مستوفی الممالک می‌نویسد، و ضمن شرح پرنشانی‌هایی که بر اثر حضور قوای روس و انگلیس در ایران و مقابله آنان با عوامل دولتهای آلمان و عثمانی پیش آمد، در باب ورود «اردوی سرگردان» به قصر شیرین می‌گوید: «در ایامی که قوای روس به قصد رفتن به تهران کرمانشاه را هم تصرف کرده بودند، اردوی سرگردان مرکب از جمعی نمایندگان مجلس از فرقه دمکرات به ریاست سلیمان میرزای محسن که در عین حال رئیس کمیته دفاع ملی ایران است و سید حسن مدرس، شیخ حسین استرآبادی، میرزا محمد صادق طباطبایی، میرزا قاسم خان تبریزی، نظام‌الدین حکمت و عده‌ای از اشخاص ملی مهاجر که معروفترین آنها میرزا سلیمان خان معاون وزارت خارجه سردار سعید افشار، عبدالحسین خان سردار محی گیلانی و میرزا کریم خان بودند، به اتفاق قسمتی از قوای ژاندارمری به ریاست صاحب منصبان آلمانی و سوئدی به قصر شیرین که به نام خسرو شیرین شمامه عشق و محبت به مشام اهل دل می‌رساند، رسید. اتفاقاً یکی از

آشنایانی که با وی الفت مختصری از پیش داشتم و مدتی از هم دور شده بودیم میرزا کریم خان گیلانی بود.

او جوانی است به سن سی و چند سال از خانواده‌های محترم گیلان، شخصی حساس و خوش قریحه که در هنگام انقلاب ایران و خلع محمدعلی شاه خدماتی به ملت نموده است. در این وقت با برادر بزرگتر خود سردار محی از تهران به اصفهان رفته و با اردوی سرگردان به قصر رسیده است.

میرزا کریم خان در ابتدای ورود به قصر شیرین با من رشته الفت قدیم خود را محکم کرد. من هم می‌گشتم کسی را پیدا کنم که علاوه بر فکر و تدبیر داشتن، از یکطرف دستش آلوده به گرفتن پول از آلمانها و غیره نشده باشد و از طرفی مقهور عضویت دو فرقه دموکرات و اعتدال و کشمکشهای شخصی آنها نباشد، این شخص را دارای این صفات دانسته با هم قرار دادیم در خاتمه دادن به آن اوضاع ناهنجار و تمرکز دادن به قوا در این آخرین نقطه خاک ایران قدمی برداریم. میرزا کریم خان برای مساعدت و همراهی با خیالات من صمیمانه حاضر شد و مقرراتی که برقرار کردیم عبارت بود از: ۱ - مسئله فرقه بازی را از میان همسفران بکلی لغو نمائیم، یعنی عنوان دموکرات و اعتدالی تا آخر جنگ در میان نباشد. ۲ - کمیته دفاع ملی لغو شود. ۳ - جمعیتی به نام مدافعین وطن تشکیل گردد. ۴ - نظام السلطنه (مافی) را مجبور نمائیم از آن جمعیت، یعنی از هیأت متخذه آنها حرف شنوی نماید و به این وسیله نواهای مختلف را یکی نمائیم و قوه مجریه را به کار اندازیم و بی فاصله شروع به اقدام کردیم. به فاصله چند روز رفیق چابک تازه من میرزا کریم خان کاری را که برعهده گرفته بود انجام داد. من هم وظایف خود را ادا کردم و هریک جمعی را با خود همراه کرده ترتیب کار برهم خوردن تشکیلات سابق و صورت تشکیل جدید معین گرفت. نظام السلطنه هم در عین ناباوری از اینکه زیر فشار زد و خورد فرقه‌ها و از مداخله سری کمیته دفاع ملی در کارها



خلاص گردد خوشحال شد و وعده داد با تشکیل تازه همراهی کند. میرزا کریم خان در اعتدالیون نفوذ داشت، دمکراتها هم با نگارنده دمخور بودند. لذا در عین ناامیدی روح اتفاق و اتحاد را در آخرین مراحل خاک وطن به صورت قراردادی در شش ماده به تاریخ (۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴ ه. ق، قصر شیرین) نوشته و امضا کردیم. که مرحوم سرتیپ پور از آن به عنوان تشکیل دولت موقت (ایران آزاد) در غرب یاد کرده است.

هنگامی که نوشتن این وجیزه را به پایان می بردم، به عنایت دوست بزرگوارم، فاضل ارجمند جناب محمد هدی کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست - از موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» را دیدم. و نوشته های کوتاه مربوط به میرزا کریم خان رشتی را در جلد اول و موارد تفصیلی آن را در جلد دوم، همچنین مقاله «نقد و نظرها» درباره خاطرات فردوست را در روزنامه اطلاعات (ناشر کتاب) به تاریخ هفتم آبان ۱۳۷۰ خواندم.

در این نوشته ها، ظاهراً در باب اصل و نسب خانوادگی میرزا کریم خان و ارتباط وی با مکتب و سمتهای «اکبرها» سهواً قلم هایی روی داده است. اما در اینکه وی «مهم ترین واسطه میان رضاخان و سفارت انگلیس» بود جز نقل مسموعات و اظهارات تیمسار سند دیگری ارائه نشده است که لابد جزو اسناد فاش نشدنی وزارت خارجه انگلیس است! (و اگر افشا شده نشان بی اطلاعی بنده است). و بالاخره اینکه میرزا کریم خان «مورد علاقه و احترام شدید محمد رضا شاه بود، با او شام می خورد و بازی ورق می کرد» که علت آن را نشانه حق شناسی از خدمات میرزا کریم خان نسبت به پدر تاجدارش دانسته اند.

ایضاً مواردی دیگر از این گونه «نسبت ها» که در کتابهای سردار جنگل و حیات یحیی به شرحی که می آید اشاره شده است: حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در کتاب



خاطرات خود می‌نویسد «ج ۴ - صص ۱۵۰-۱۵۱». سید ضیاءالدین طباطبایی و دوستان حامی قراردادش و جمعی از دموکراتها و اعتدالیون قدیم که حالا خود را «سوسیالیست» می‌خوانند در کمیته مخفی «زرگنده» می‌خواهند با تشکیل کابینه‌ای که نظریات انگلستان را دربرداشته باشد دولتی بر سر کار آورند که با مقاصد خصوصی آنها همراه باشد. و در نظر دارند که سپهدار اعظم رئیس‌الوزرا شود. میرزا کریم خان و محمود جم و سید محمد تدین و مسعود خان سرهنگ، دکتر مؤدب‌الدوله و میرزا موسی خان رئیس خالصه‌جات و منوچهر خان طیب ژاندارمری اعضای این کمیته‌اند. و اضافه می‌کند: که «سردار محی» با ارتباط به کمیته زرگنده و با دستورات مخصوص با برادر خود «میرزا کریم خان رشتی» به گیلان می‌روند بدون اینکه کسی معترض آنها شود و چندی در رشت می‌مانند و خود را بالشویک می‌خوانند و از آنجا بالشویک مصنوعی گیلان شروع می‌شود. بالشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آنان برازندگی ندارد، باورکردنی نیست. مخصوصاً که دیده می‌شود دست سیاست بیگانه توسط کمیته زرگنده از آستین بالشویک ساختگی در گیلان بیرون آمده و رل بزرگی بازی می‌کند. بلی، انگلستان با همین دست بین میرزا کوچک خان و سرده گان مجاهدین تازه وارد شده را بهم زده و شعله آتش ریاست جمهوری میرزا کوچک خان را که هنوز درست افروخته نشده خاموش می‌سازد.

ابراهیم فخرایی در کتاب سردار جنگل یادآور می‌شود: میرزا کریم خان (خان اکبر) در واقعه مشروطیت رئیس «کمیته ستار» و میرزا کوچک خان یکی از سران مجاهدین بود و هر دو به آزادی و مشروطیت ایران خدمت کردند. نشانه کدورتی که خان اکبر از میرزا در دل داشت سرچشمه‌اش را از لشت‌نشا می‌گرفته است. توضیح اینکه، لشت‌نشا در اجاره میرزا کریم خان بود که بین او و امین‌الدوله اختلافاتی بروز کرده بود. خانم فخرالدوله اجاره را فسخ کرد و آن را به آقا محمد جواد گنج‌ای اجاره

داد و در آخر کار به حاج محمد علی آقا «داودزاده» واگذار نمود. خانم که به حق باید گفت زن مدیره و مدبره‌ای بود طالب سلامتی لشت‌نشا و دست‌نخوردگی آن در تمام موارد بود و این نظر جز با استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی و اجتماعی مستأجرین تأمین نمی‌گردید، خان اکبر در دوران مشروطیت نفوذ بدون معارض داشت، پشتیبانی قونسول روس از گنجه‌ای که از اتباع روسیه بود، هرگونه تعرضی را از اطراف لشت‌نشا دور می‌کرد، و داودزاده هم به قدرت جنگل اتکا داشت و در حالی که هیچگاه دیده نشد که در اختلاف بین میرزا کریم خان و داودزاده، میرزا کوچک به حمایت از مستأجر برخیزد.

بنابراین بدینی‌های خان اکبر و برادرش (سردار محی) در دوران نهضت جنگل ممکن است ناشی از سوء تفاهم مزبور باشد. و در جای دیگر نقل می‌کند: در شوال ۱۳۲۷ هـ. ق روزنامه شرق، به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبائی مقاله‌ای منتشر ساخت مُشعر بر اینکه اوضاع گیلان قرین اغتشاش است و علت اغتشاش وجود میرزا کریم خان رشتی و برادران اوست و اضافه کرد که نامبردگان با حاکم بومی دولت همدست شده مانع آزادی مردم و پیشرفت امور عادی گیلانند «انجمن ایالتی» و روسای ادارات دست نشانده آنها هستند، حتی فراش و پلیس و کدخدای محلات از میان بستگانشان انتخاب شده‌اند و نتیجه گرفته بود که بایستی ریشه فساد را کند و حکومت را تغییر داد. روزنامه تایمز لندن نیز مندرجات روزنامه شرق را تأیید کرده بود!

انجمن ایالتی، در مقام نصیحت نویسنده مقاله را (که لابد خود سید ضیاء بود) با استناد به آیه‌ای از قرآن مجید از درج اخبار کذب و افتراآمیز برحذر داشت. روزنامه‌های رشت نیز ضمن تکذیب نوشته‌های «شرق» ورود این روزنامه را به گیلان تحریم کردند و خود میرزا کریم خان در پاسخ روزنامه مزبور نوشت: «شکر خدا را که

نخستین ثمره فداکاریهایم را، که آزادی قلم است، به چشم می بینم.»
 سرانجام بر اثر دلتنگیهای که بر او چیره شده بود، مہیای عزیمت به اروپا شد و با آنکه نخست وزیر وقت (سپهدار) و وزیر پست (سردار منصور) عزیمت وی را بی موقع و وجود و حضورش را در گیلان برای تمشیت اوضاع لازم می دیدند، مع‌هذا او با اعتدال مودبانه، به عنوان اینکه مریض است و به مداوا احتیاج دارد راه سفر اروپا را در پیش گرفت. ظاهراً شبنامه‌های منتشره در رشت به ضد وی، در اتخاذ این تصمیم بی دخالت نبود.

نقل این خاطره نیز که در کتاب خاطرات ۱۰ ابوالحسن ابتهاج به قلم وی آمده خالی از فایده نیست. ابتهاج می نویسد: بعد از مدتی که وظایف مترجم کل را در بانک شاهی بر عهده داشتم. یک روز رئیس کل بانک «مک مری» از من خواست به دیدن محمد حسن میرزا نایب السلطنه و ولیعهد احمد شاه بروم و چگونگی رفتار تشریفاتی را به من که در سن ۲۴ سالگی بودم و هیچگونه آشنایی با آن نداشتم گوشزد کرد.

روز موعود برای دیدن محمد حسن میرزا به قصر صاحبقرانیه در نیاوران رفتم (این قصر بعدها دفتر اختصاصی محمدرضا شاه شد). مرا به یکی از سالن‌های بزرگ قصر بردند. این سالن مشرف به شهر بود و «اُورُسی» های قدیمی آن شیشه‌های رنگی بسیار قشنگی داشت. منظره تهران از آن اتاق بسیار زیبا و دلپذیر بود.

وقتی محمد حسن میرزا وارد سالن شد، من احترامات لازمه را بجا آوردم و او مرا با کمال خوشرویی و مهربانی پذیرفت. اولین سؤال نایب السلطنه از من این بود که: آیا شما رشتی هستید؟ گفتم: بله. پرسید از قوم و خویش‌های میرزا کریم خان هستید؟ گفتم خیر، ولی او را می شناسم.

من از دوران جوانی، قبل از اینکه در بانک شاهی مشغول کار شوم، و هنگامی که در رشت زندگی می کردم، با میرزا کریم خان آشنایی داشتم.

میرزا کریم خان نعیمی، که به میرزا کریم خان رشتی معروف بود، یکی از شخصیت‌های برجسته رشت و از افراد با نفوذ زمان خود به شمار می‌رفت و در انقلاب مشروطیت نقش داشت، و در دوره استبداد صغیر، برادرش «سردار محی» را در رأس عده‌ای از مجاهدین رشتی به تهران فرستاد و آنها نیز در فتح تهران با سپهسالار که از تنکابن و سردار اسعد بختیاری که از اصفهان آمده بود همکاری داشتند. میرزا کریم خان با سلطنت قاجاریه مخالف بود و بعدها در رساندن رضاشاه به سلطنت کمک کرد. می‌گفتند یک روز وقتی که محمدحسن میرزا نایب السلطنه برای برچیدن ختم یکی از رجال وارد مجلس ختم شده بود همه جلوی پای او بلند شده و ابراز احترام کرده بودند ولی میرزا کریم خان سرجایش نشسته و اعتنایی به ولیعهد نکرده بود. معروف بود که میرزا کریم خان از انگلوفیل‌های پروپاقرص است. او از افرادی بود که گمان می‌کرد انگلیسیها در همه امور دخالت دارند و همه کارهای دنیا زیر سر آنهاست.

وقتی در بانک شاهی در تهران کار می‌کردم یک روز، روی سابقه دوستی و رشتی بودن، با اصرار از من خواست که او را با «تروت» که سمت «دبیر امور شرقی» را در سفارت انگلیس داشت آشنا کنم. (من تروت را از وقتی که کنسول انگلیس در رشت بود می‌شناختم. فارسی و عربی را خوب می‌دانست و به فارسی هم شعر می‌گفت.) من تعجب کردم و پرسیدم شما به چه مناسبت می‌خواهید با تروت آشنا بشوید و فایده این کار چیست؟ گفت شما نمی‌دانید، ولی همه وقایع دنیا به دستور انگلیسیها انجام می‌گیرد. من بالاخره ناچار شدم میرزا کریم خان را با تروت آشنا کنم.

میرزا کریم خان مدتی بعد از اینکه رضاشاه به سلطنت رسید، با وجود نزدیکی زیادی که در اوایل کار با او پیدا کرده بود، مورد غضب واقع شد و به کاشان تبعید گردید. بعد از رفتن رضاشاه، میرزا کریم خان به تهران برگشت و خیلی علاقه داشت که دوباره وارد دنیای سیاست بشود. من که از سابقه نزدیکی میرزا کریم خان با رضاشاه

مطلع بودم، به او گفتم شما چرا پیش محمدرضا شاه نمی‌روید؟ آن موقع من به شاه خیلی نزدیک بودم و مرتب او را می‌دیدم و خیلی هم به او علاقه داشتم. میرزا کریم خان، بنابه اصرار من، به حضور شاه رفت و خیلی زود به او نزدیک شد. بطوری که شبهای شنبه هر هفته در حضور شاه شام می‌خورد و با هم پوکر بازی می‌کردند.

آنچه را که بنا بر اقوال معمرین صاحب نظر فراهم آمد، الزاماً به معنای مبرّی دانستن میرزا کریم‌خان از ضعفها و لغزشهای احتمالی نیست بلکه کوششی است در جهت رفع ابهام و بازشناسی چهره شخصیتی که با سیمای عنصری مشکوک و احیاناً خائن تصویر و به نقد کشیده شده است. در حالی که نقد گذشته تاریخی و گذشتگان قومی ما لازمه‌اش نگاهی مجموعه نگر به کلیه رفتار و کردار کسانی است که با اندیشه و رفتار خود فضای روزگار خود را در طول تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی ایران ساخته‌اند. متأسفانه چنانکه می‌بینیم در دهه‌های اخیر در عرصه‌های تاریخی، از پادشاهی و فرمانروایی تا ادب و فرهنگ بیشتر پژوهشها و قضاوتها بر بنیان تعصب استوار بوده و از سده‌های باستانی تا همین اواخر همه چیز و همه کس مورد تخطئه و تخفیف و نهایتاً تخریب قرار گرفته است و معلوم نیست چه چیزی مایه نازش باقی می‌ماند و ارزش مفاخره دارد که دنیا از آن به عنوان هویت ملی ایرانی یاد می‌کند.

این کلام پندآموز از گوته ۱۱ شاعر و شرق شناس آلمانی است که گفت: عیبهای برجستگان هر قوم مربوط به روزگار آنهاست، اما محاسنشان نشان شخصیت خود آنها. در این زمینه نکته زیر درباره‌ی قوام السلطنه که با حرف و حدیثهایی از این دست در تاریخ معاصر معرفی شده و می‌شود، بسیار خواندنی است.

استاد دکتر محمد امین ریاحی ۱۲ در مقاله به یاد شصت سال پیش (بخش خاطرات مجله بخارا شماره ۴۱) از خاطرات تلخ و شیرین خود در ایام اشغال آذربایجان به دست

فرقه دموکرات و وقایع مربوط به آن تا روزهای خوش رهایی می‌نویسد:

«... در پایان ماجرا، قوام‌السلطنه با استفاده از مصوبات مجلس چهاردهم و با تدابیر و بازیهای هوشمندانه سیاسی خود پوزۀ استالین را به خاک مالید و دوست و دشمن را حیران هوش ایرانی و شایستگی سیاسی خود کرد. مجموع جریان در تاریخ ایران به عنوان فصول درخشان یک حماسه بزرگ باقی خواهد ماند.

روش آن سیاستمدار هوشمند مجرب چنان بود که نه تنها استالین را اغفال کرد بلکه در ایران نیز این اشتباه در اذهان جای گرفته بود که او را روسها آورده‌اند و در تجزیه آذربایجان همدست روسهاست. وجود عنصر مرموز خطرناکی مثل مظفر فیروز در کنار او هم این تصور را قوت می‌بخشید. من دانشجوی ساده دل بی خبر از پشت صحنه سیاست که ظواهر کار را می‌دیدم، حتی بعد از نجات آذربایجان تحت تأثیر جو آن روز مقالات بسیاری در روزنامه اختر شمال تبریز علیه قوام‌السلطنه منتشر کردم و نصایح و استدلال‌های استادم دکتر رضازاده شفق که به وطن پرستی او معتقد بود و همراهش به مسکوفته بود و اشکهای شبانه او را در ساعات ناامیدی از حل رضایت بخش مسئله دیده بود و از سیاست او خبر داشت قانع نمی‌کرد. در این فرصت در روزهای آخر عمرم از نوشتن آن مقالات استغفار می‌کنم و به روان او درود می‌فرستم.» ملاحظه فرمودید.

پس از درگذشت میرزا کریم خان شایعانی بر سر زبانها افتاد، از جمله آنکه وی مورد توجه و اعتنای خاص محمدرضا شاه بوده است، در ایام بیماری به عیادتش می‌رفته و در روز خاک سپاری، جنازه‌اش را تا ابن بابویه با هلی‌کوپتر مشایعت کرده است. همچنین رادیویی بی‌سی‌خبر وفاتش را بی فاصله پخش کرده و روزنامه قیام ایران (اگر اشتباه نکنم) نیز ظاهراً مطالبی درباره‌ی او و اندیشه‌های سیاسیش نوشته و انتشار داده

است.

اگر چه میرزا کریم خان در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران و به دلایل ناشناخته‌ای عامل اجنبی معرفی شده است اما بعضاً در سایه ماندن او را تدبیر هوشمندانه وی در عدم رغبت به تظاهر و خودنمایی و طلب جاه و مقام دانسته‌اند و چنانکه می‌دانیم در وقایع مشروطیت و انقلاب گیلان تا فتح تهران از وی نامی چندان سزاوار در تاریخ نیامده و در میان آثار باقی مانده از آن روزگار حتی عکسی از وی به جا نیست.

تنها فرزندی که از میرزا کریم خان به یادگار ماند، آقای نعمت الله خان شجاعی بود که بعد از فوت وی ادعای فرزندی کرد و مدعای خود را با توسل به عدلیه و دادگاه به اثبات رساند و نام فامیلی «خان اکبر» گرفت. آقای شجاعی در سالهای قبل از ۱۳۲۰ لیسانسه طبیعی و دبیر ما در سیکل دوم دبیرستان بود و در عین حال تدریس تئوری تعلیمات نظامی را برعهده داشت، مردی خوش چهره و آراسته و به غایت موقر، نجیب زاده و بزرگمنش بود.

توماس کارلایل ۱۳ می‌گوید: انسان طبیعتاً دوستدار فضیلت ۱۴ است و هر کسی صاحب فضیلت را می‌ستاید. اگرچه با عقاید و افکار خصوصی قهرمان فضیلت موافق نباشد.

از صفات نمایان میرزا کریم خان علاوه بر وطن پرستی، گیلان دوستی مفروط و شجاعانه او بود و داستان برخورد خصمانهٔ وی با محمد علی مجد (فطن السلطنه) در این باره برای ختم مقال شنیدنی است:

گفته‌اند روزی که مجد برای دومین بار در اوایل دههٔ ۲۰ به استانداری گیلان منصوب شد، ظاهراً پس از مراسم شرفیابی با همان لباس رسمی به اتفاق محمد خان اکبر که در تشریفات دربار صاحب سمت بود به دیدن میرزا کریم خان در خانهٔ محقر

محل اقامتش می‌رود. ملاحظه وضع خانه و اثاث البیت و پیرمرد رنجور و ناتوانی که روی زمین در بستر بود و تفاوت آن با حرف و سخنهایی که از میرزا کریم خان شنیده می‌شد در مجد اثر منفی می‌گذارد، ناچار با کراهت روی تنها صندلی چوبی که نزدیک بستر بود می‌نشیند و محمدخان سرپا می‌ماند.

بعد از تعارفات معمول میرزا کریم خان ضمن سخنان کوتاهی در باب حرمت گیلان و گیلانی، رعایت مجدانه آن را به مجد توصیه می‌کند.

استاندار تازه گیلان در جواب به مناسبت، عبارت «گیلانی خوش استقبال و بدبدرقه» را بکار می‌برد، میرزا کریم خان عدم شایستگی کارگزاران دولتی و بی‌توجهی به خواسته‌های گیلانی را موجبات رواج این مثل ذکر می‌کند، و مجد با تبختر پاسخی اعتراض آمیز می‌دهد که ناگهان میرزا کریم خان برآشفته می‌شود و عصایی را که در کنار بسترش بود می‌گیرد و با پرخاش حواله مجد می‌کند.

استاندار بیچاره حیرت می‌کند و با عجله و در حال فرار از اطاق خارج می‌شود و کلاه سیلندر خود را جا می‌گذارد، که محمدخان اکبر با پریشانی و شرمندگی از وضعی که موجب بروز آن شده و اسباب رنجش هر دو نفر را فراهم کرده بود، کلاه فطن السلطنه را به وی می‌رساند و مجلس پُر شکوه معارفه! با این ماجرا پایان می‌پذیرد.

مقاله به پایان رسیده بود، اما هنوز در جستجوی عکسی از میرزا کریم خان بودم که راهنمایی مشفقانه دوست عزیز فرهیخته ام اسماعیل گلشنی راهگشا شد و با مراجعه به (دوره آخر روزنامه مرد امروز با مقدمه محمد علی سپانلو - نشر اسفار - تهران ۱۳۶۳) که در اختیارم بود، به مقصود دست یافتم و دریغ آمد که بگذارم و بگذرم.

مرحوم محمد مسعود، در صفحه ۱۰ شماره ۱۰۵، به تاریخ پنجم اردیبهشت سال ۱۳۲۶، تحت عنوان «یک روح بزرگ» از میرزا کریم خان به شایستگی یاد کرده و در

رثاء او می‌نویسد: «در تاریخ زندگی، کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که از روزی که قدم به عرصه جوانی گذاشته، تا وقتی که چشم از جهان بر بسته است دائم در میدان مبارزه و جهاد بوده و هیچ مانعی، حتی سیلی روزگار و شلاق زمانه نتوانسته باشد او را از سیر و حرکت باز دارد و در ادامه می‌گوید: در نظر من هیچ شعله‌ای فروزان‌تر و هیچ فروعی درخشان‌تر از روان‌های پاک و ارواح تابناک نیست. من مردان فعال و مبارز را دوست دارم و ارواح لیجوج و سرسخت و مجاهد را می‌پرستم. اسکندر و داریوش، ناپلئون و لینکلن، هندشیرگ و مارشال فُش، چرچیل و هیتلر، همه مورد ستایشند، زیرا اینها مردمانی هستند که عمر را خفیف، روح را پست و حیات را مُهمَل و بی‌اثر نگذاشته‌اند.»

سپس اظهار عقیده می‌کند که هدف خلقت، کمال بشر است و این کمال جز در سایه حرکت و کوشش و فعالیت و ایمان محال است؛ و هر کوششی ولو مُضر باشد، چون مقدمه عکس‌العمل یک فعالیت مفید می‌باشد، باز به مراتب از عدم جنبش بهتر و پسندیده‌تر است، خصوصاً که قضاوت قطعی درباره‌ی خوب و بد امور هنوز از عهده‌ی بشر خارج است.

و می‌افزاید: با تمهید این مقدمه می‌خواهم در خصوص یکی از افراد نادری که در هفته‌ی گذشته میدان جهاد و مبارزه را ترک نموده و از شعله‌ی سوزانی که مدت چهار سال در دل آزادی خواهان افروخته بود، فروغ خاموش نشدنی به یادگار گذاشت، یاد نموده باشم.

مرحوم میرزا کریم خان رشتی از افراد نادری بود که از ابتدای زندگی با ایمان کامل وارد میدان مبارزه شده و تا دقیقه‌ی آخر لحظه‌ای فارغ ننشسته و از هیچ نوع فداکاری مضایقه و دریغ ننمود.

وی به قدری در عقیده‌ی خود ثابت و در ایمان به اصول دموکراسی راسخ بود که پس

از سالها فداکاری و مهاجرت و جان بازی در راه ایجاد آزادی و حفظ استقلال و عظمت ایران، بنا به سعایت بدخواهان و عدم توجه شاه سابق مدت چهارده سال در یزد تبعید و تحت نظر بود و همینکه اولین گلوله توپ در سوم شهریور صدا کرد، باز فریاد میرزا کریم خان از گوشه تبعیدگاه بلند شد و شاه را در روبه غیرمحتاطانه خود مورد سرزنش قرار داد که بلافاصله به دستور او در همان یزد زندانی شد!

بازداشت سال گذشته ایشان و تسلیم به غذایی که به اسم مقتضیات وقت و مصالح عالیه کشور عمل می شد، با تمام نفوذ معنوی که این مرد در دلها و تقریبی که در دربار داشت یکی از فداکاریهای بی نظیری است که روزهای تاریک اواخر عمر و ایام ظلمانی چراغ روحی که رو به خاموشی است نورانی و مشعشع می نماید.

آخرین کلمات مرحوم میرزا کریم خان به شاه فعلی، روزی که در خانه از او عیادت کرده بودند، تقاضای توجه به حال مردم و کوشش برای حفظ عظمت و اقتدار کشور و سعی در رفاهیت و آسایش حال جامعه بوده است.

ما به روح تابناک آن مرحوم درود می فرستیم و شعله ایمانی را که سرمشق آزادی خواهی و عدالت و وطن پرستی است تقدیس می کنیم.

توضیحات:

- ۱ - انجمن گیلانیان مقیم تهران آخرین جمعه هر ماه بیشتر در دفتر آقای سید حسین موسوی (عطا) شاعر و پژوهنده صاحب نام و قلم و بعضاً در محل خانه گیلان که به زعامت آقای دکتر محمد طاهر نظامی اداره می شود تشکیل می گردد.
 - ۲ - جناب دکتر عباس بابک از صاحب منصبان خوشنام قدیم وزارت کشور - استاندار اسبق گیلان و مؤلف کتاب مستطاب «قرآن و دانشوران» است.
 - ۳ - جمهوری نامه مورد اشاره جناب دکتر بابک از میرزاده عشقی است، چون با سیاق کلام ملک الشعراء بهار مغایر است ظاهراً فقط مصرع «دریغ از راه دور و رنج بسیار» ترجیع بند مزبور باید از مرحوم بهار گرفته شده باشد.
- مسعود بهنود در کتاب «از سید ضیاء تا بختیار» چاپ اول بهار ۱۳۶۶ صفحه ۷۰ می نویسد:
- میرزاده عشقی، شاعری مردمی بود که به تازگی با گرفتن اجازه انتشار روزنامه «قرن بیستم» که مخارج آن را مدرس تأمین می کرد - اشعاری جانسوز و دلنشین و مقالاتی مؤثر می نوشت و تندروترین مخالف رضاخان در بین نویسندگان بود. چند روز پس از رأی تحمیلی مجلس به کابینه، «جمهوری نامه» در «قرن بیستم» چاپ شد. نظمیه روزنامه را جمع آوری کرد. نسخه های آن نایاب و گران بها شد. یکی از آنها به دست رضاخان رسید. صبح روز بعد دو تن به

خانه عشقی رفتند و گلوله‌یی در مغز او خالی کردند. میرزاده عشقی که در ۳۱ سالگی جان بر سر این تندروی گذاشت شاعری پرشور و احساساتی و بدون پختگی سیاسی بود. هجو زیبا و کوبنده می‌ساخت و هیچکس حتی مدرس و ملک الشعرای بهار از هجو او ایمن نبودند.

۴ - متن سخنرانی جناب دکتر ایرج افشار در نشر پژوهش فروزان «۴ شنبه ۲۷ دی ماه ۱۳۸۴» با عنوان «مشروطیتی که پا نگرفت» در ارتباط با این موضوع بسیار خواندنی است. نگاه کنید به مجله وزین بخارا شماره ۴۷ - بهمن و اسفند ۱۳۸۴

۵ - گیلان در جنبش مشروطیت. نوشته ابراهیم فخرایی - چاپ دوم ۱۳۵۳

۶ - شیخ ابوالقاسم الفصح المتکلمین مدیر روزنامه «خیر الکلام» آنان را با نام «آل اُمشه» می‌نامید.

۷ - برگرفته از تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد - ج ۶ - صص ۱۳۵ - ۱۳۱.

۸ - برگرفته از کتاب «گیلان در جشن مشروطیت» بخش چگونگی آغاز جنبش - نوشته

ابراهیم فخرایی - تهران ۱۳۵۳

۹ - ظاهراً نام آن صاحب‌منصب قزاق باید قاسم خان میرینج باشد. همان کسی که به قول ابراهیم فخرایی در کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت ص ۱۴۸» در به توپ بستن مجلس شرکت داشت و همو بود که ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و قاضی ارداقی و همراهانشان را در حوالی پارک امین الدوله دستگیر کرد و به باغشاه برد.

۱۰ - کتاب دو جلدی خاطرات ابوالحسن ابتهاج (انتشارات علمی. بهار سال ۱۳۷۱) را نوروز امسال از دوست عزیز فرهیخته‌ام آقای رضا حیات بخش مدیر محترم انتشارات و کتابخانه هدایت هدیه گرفته‌ام.

۱۱ - یوهان گوته (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) شاعر، داستان نویس، نمایشنامه‌نویس، نقاد، متفکر و دانشمند آلمانی و یکی از مردان بزرگ فرهنگی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی اروپا و صاحب کتاب معروف «دیوان شرقی» که در آن با الهام از حافظ، افکار و عقاید خود را با طرز تخیل و بیان

حافظ به قلم آورده است. (دائرة المعارف فارسی مصاحب)

۱۲ - شرافت ذاتی و علو روح و ظرافت طبع حضرت دکتر ریاحی به اضافه مقام والای ادیبی که حضرتش حائز آن است و خدمات فرهنگی چشمگیر ایشان در طول حیات پربرکش ستودنی است. (از دانشمند گرانقدر دکتر احمد مهدوی دامغانی - کمبریج آمریکا - نویسنده (مقالاتی در حدیث دیگران) در مقاله یادی از سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ شمسی و حزب ایران در شماره ۴۰ و ۳۹ مجله بخارا.

۱۳ - کارلایل، تامس (۱۸۵۱ - ۱۷۹۵) ادیب بریتانیایی در اثر معروفش به نام انقلاب فرانسه که بیشتر جنبه تحلیلی دارد تا تاریخی، نوشت که کلید نجات مردم از دست بدبختیهایشان در دست مردان بزرگ (قهرمانان) است و این عقیده را در کتاب «درباره قهرمان پرستی و نقش قهرمانی در تاریخ» (۱۸۴۱) بیان کرده است. قسمت زندگی (محمّد ص) این کتاب به فارسی ترجمه شده است «برداشت از دائرة المعارف مصاحب»

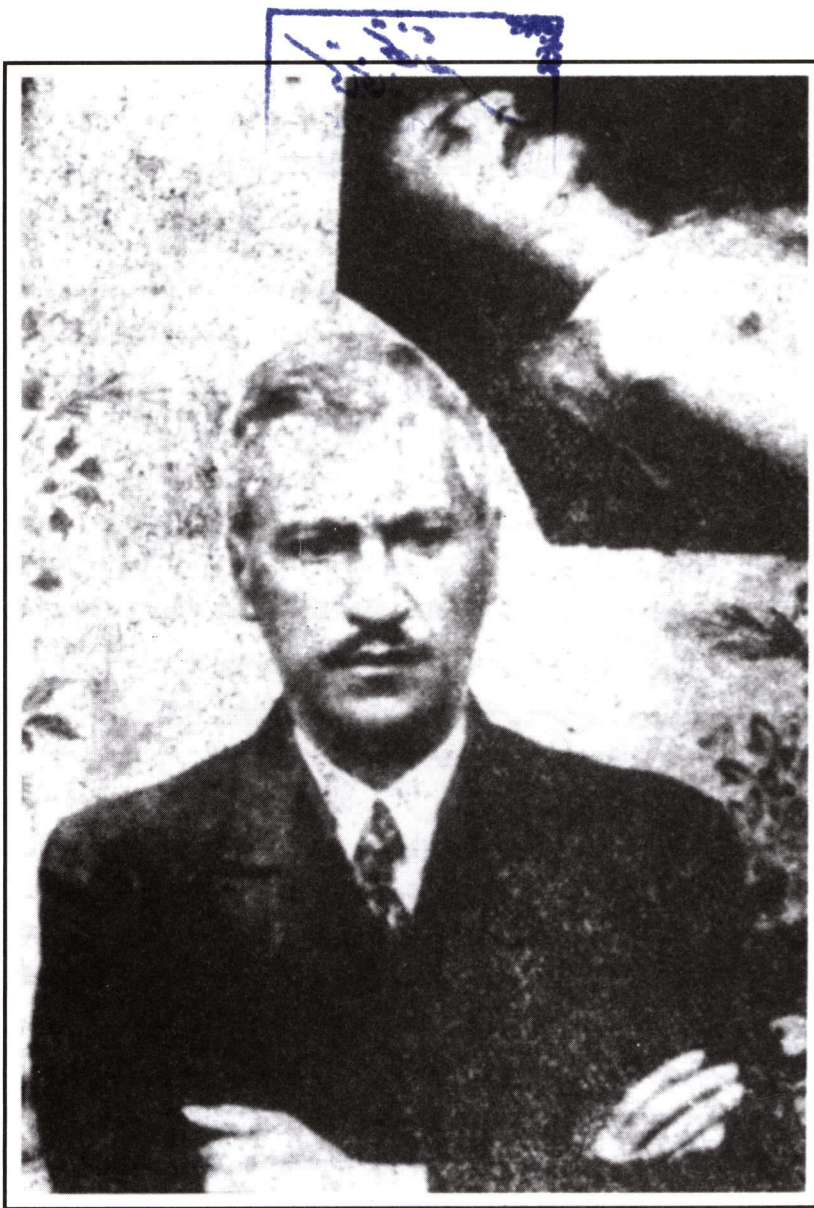
۱۴ - در اینجا فضیلت را به معنای شجاعت بگیرید که «از ارکان اصلی فضیلت است - فرهنگ معین».

آثار دیگر مؤلف:

- ۱۳۷۹ خطی بر دیوار (چاپ اول)
۱۳۸۴ (چاپ دوم)
۱۳۸۲ در بارگاه فردوسی
۱۳۸۳ مرگ چنین خواجه نه کاریست خُرد
۱۳۸۵ افسانه نیست، نگاهی به خانه است



پیرم خان و سردار بهادر بختیاری همراه اتباعشان در سفر قراچه داغ



عکس میرزا کریم خان رشتی و عکس پس از مرگ وی
برگرفته از روزنامه مرد امروز



سنگ گور میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر)
برگرفته از گیلان نامه ، جلد ۶